

مجلس ہجدهم : حرکت انبیا و اولیا
بر اساس یقین

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة والسلام على

سيدنا و نبينا و طيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى

محمد

و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين

المكرمين

و اللعنة على أعدائهم أجمعين

دعوت كتاب خدا به متابعت براساس علم و

يقين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ
وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۱

«به آنچه که علم ندارى عمل نکن، متابعت و

پیروى نکن و رکون و اعتماد نکن! در روز

قیامت، از اعضا و جوارح و سرمایه‌ها و غرائز و

امکاناتی که پروردگار متعال برای روشن شدن

طریق و هدایت مسیر در اختیار انسان گذاشته

است، سؤال خواهد شد.»

^۱سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

عرض شد که راه اسلام و راه خدا، با شک و تردید نمی‌سازد. دین، دین حقیقت و واقعیت است و راه خدا هم راه حقیقت و واقعیت است.

کتاب خدا کتابی

است متقن و متیقن، و مردم را به راه یقین و
جزم دعوت می کند؛ **﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ
هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾**^۱.

انبیای الهی براساس یقین حرکت می کنند.
فرق بین انبیا و غیر انبیا در این است که آنها به
راهشان و حرکتشان یقین دارند و غیر انبیا
براساس شک و گمان حرکت می کنند؛ گرچه
ممکن است ظن به عنوان حجّت برای آنها معذر
و مؤمن باشد،^۲ ولی این برای رسیدن به مطلوب
کافی نیست.

پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السّلام و اولیائی که
به عنایات آنها متصل هستند، در حوادث و وقایع
براساس یقین حرکت کرده اند و می کنند. آنها
صرفاً به حوادث روزمره نظر ندارند، بلکه به
مسائل آینده و سال های بعد و ده ها سال بعد و
حتّی ممکن است به بی نهایت، اطلاع و توجّه
داشته باشند؛ گرچه عکس العمل و وجهه حرکت
آنان در آن برهه، با دید و بصیرتشان منافات
داشته باشد.

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:

«آن است کتاب منزل آسمانی که در آن شک و ریبی نیست، و کتاب هدایت
است برای پرهیزکاران.»

^۲ معذر و مؤمن: اصطلاحی اصولی است و در مواردی به کار می رود که دلیل
و حجّتی موجب عذر و امن در اتیان بر طبق آنها شود، و مکلف بعد از اتیان
عمل معذور است و از عذاب الهی مأمون خواهد بود. (محقق)

منشأ اختلاف نظرات علما و مجتهدین

علما و مجتهدین بر طبق ظنیاتی که فکر و استنباطشان به آن می‌رسد عمل می‌کنند و در صورت ضرورت، خود آن ظنیات برای آنها حجّت است و موجب رفع عقاب می‌شود؛ ولی بین آنها و بین کسی که حق را بالعیان می‌بیند و با حق حرکت می‌کند و قرین با حق است، خیلی تفاوت است.

در زمان مرحوم سیّد محمدباقر شفتی رشتی در اصفهان، یکی دیگر از علمای اصفهان به نام مرحوم کلباسی هم مرجعیّت مردم را بر عهده داشت؛ یعنی دو عالم در اصفهان بودند: یکی مرحوم شفتی و یکی هم مرحوم کلباسی.^۱

این دو دارای دو نظریه متفاوت بودند و هر دو به نظریه خود عمل می‌کردند:

مرحوم کلباسی چون وجوه شرعیّه را مختصّ به امام زمان علیه السّلام می‌دانست و تصرّف در

^۱ آیه الله سیّد محمدباقر شفتی رشتی (متولد ۱۱۷۵ یا ۱۱۸۱ ه.ق، متوفای ۲ ربیع الأول ۱۲۶۰ ه.ق) و آیه الله میرزا محمد ابراهیم کلباسی، مشهور به حاجی کلباسی (متولد ۱۱۸۰ ه.ق در اصفهان، متوفای ۸ جمادی الأول ۱۲۶۱ ه.ق) از علمای بزرگ اصفهان و از شاگردان آیات عظام سیّد مهدی بحر العلوم و محمدباقر وحید بهبهانی و جعفر کاشف الغطاء بودند. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به زندگی‌نامه سیّد محمدباقر شفتی از تولد تا حضور؛ صاحب اشارات، کنگره بزرگداشت علامه کلباسی، ص ۴ - ۱۱.

آن وجوه را منحصر در شخص ایشان می‌دید، لذا در آنها تصرف نمی‌کرد و اعتقادش بر این بود که باید این وجوه در یک جا ذخیره و دفن شود تا اینکه امام زمان علیه السلام بیاید و زمین را بشکافد و این پول‌ها را دریاورد؛ خب این یک نظریه.

از آن طرف، نظر مرحوم آقا سید محمدباقر شفتی این‌طور نبود؛ بلکه مثل بقیّه، نظرشان بر این بود که وجوهی که به دست می‌رسد، باید در موارد خودش که شرع تعیین کرده است، خرج شود. و نه تنها وجوهات خودش را صرف می‌کرد، بلکه دستور می‌داد همان‌جایی که مرحوم کلباسی پول‌ها را پنهان می‌کرد، شبانه بروند و وجوهات را دریاورند و آنها را نیز خرج می‌کرد. به مرحوم کلباسی - رحمة الله علیه - گفتند: «این پول‌هایی که تو داری پنهان می‌کنی، ایشان شبانه درمی‌آورد، و دیگر به دست امام زمان نمی‌رسد!» گفت:

هر کسی به وظیفه خودش عمل می‌کند؛ من نظرم این است و دفنش می‌کنم، او نظرش آن است و درمی‌آورد.^۱

دو نظریه متفاوت که هر دو براساس ادله و

^۱ جرعه‌ای از دریا، ج ۳، ص ۲۸۲.

بینش و بصیرت خودشان انجام می‌دادند! ولی
کار امام علیه السّلام این‌طور نیست و دیگر
براساس ادلّه عمل نمی‌کند، امام خودش دلیل
است و دیگر به کتاب و دفتر و محفوظاتش نگاه

نمی‌کند؛ او اتّصال دارد و چون اتّصال دارد
حکم را با یقین و جزم بیان می‌کند.

شکّ و تردید به مسیر، بالاترین خطر در راه

خدا

بالاترین خطری که انسان را تهدید می‌کند و
راه او را به خدا قطع می‌کند، وارد شدن شکّ و
تردید در دل انسان است نسبت به مسیر و راهی
که دارد؛ این از همهٔ خطرهای مهم‌تر است! شکّ و
تردید موجب ورود و نفوذ شیطان می‌شود و
وساوس شیطانی را در دل انسان می‌پروراند، و
انسان از شکّ و تردید باید به خدا پناه ببرد!
سلوک و حرکت *إلی الله* با شکّ و تردید
نمی‌سازد. طریق *إلی الله*، قطع شدن از بَوادی و
أودیةٔ وساوس شیطانی و هواهای نفس اماره
است؛ و این قطع شدن باید توأم با یقین باشد.
شک، انسان را نگه می‌دارد یا ساقط می‌کند. خطر
آن‌موقع برای انسان پیش می‌آید که نسبت به
راهش و بعضی از مواضع و مواردی که ممکن
است در سر راه او واقع بشود، در نفس خود
تردید و شک احساس کند. این شک کم‌کم
گسترش پیدا می‌کند، به‌طوری‌که تمام زوایای
قلب او را در بر می‌گیرد و او را تبدیل به یک
موجود مرده، بی‌حیات و بی‌روح می‌کند، که

دیگر قدرت حرکت و عمل از انسان سلب می‌شود و انسان دیگر نمی‌تواند حرکت کند.

دستور اسلام به ملازمت عمل با یقین

لذا در اسلام در تمام موارد می‌بینیم که دستور داده شده است: عملی که می‌خواهی انجام بدهی، با یقین باشد؛ عمل را براساس شایعات انجام نده! روی کاری که می‌خواهی انجام بدهی فکر کن و در آن تأمل کن! کاری را انجام بده که در روز قیامت اگر خدا صحنه آن عمل را در مقابل تو قرار بدهد، شرمنده نشوی! در هنگام عمل، زوایای فکری خود را بررسی کن و وقتی که تمام راه‌ها برای تو روشن بود، آن موقع اقدام کن!

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ؛^۱ «عمل کم و پیوسته ولی از روی یقین و اعتقاد، نزد خداوند

بهتر

است از آن عمل و کار و تلاش و به تعب افتادن زیادی که از روی شک و تردید و ظن و گمان

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۵۷.

باشد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمْأُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ
وَالْعَنَاءُ! حَبِّدَا نَوْمَ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ!^۱

«چه بسا روزه دارانی که تنها ثمره روزه آنان،
تشنگی و گرسنگی است؛ و چه شب زنده دارانی
که تنها نتیجه عمل آنها فقط بیداری شب و به
تعب افتادن خودشان است! خوشا به حال آن
زیرکان از مؤمنین که در وقت خود، افطار
می کنند و در وقت خود، روزه می گیرند؛ در وقت
خود، به بیداری شب می پردازند و در وقت خود،
استراحت می کنند!»

امیرالمؤمنین علیه السلام به ربیع بن خثیم

دستور می دهد که خودش را برای نبرد و جنگ با
معاندین اسلام آماده کند؛ ربیع در جواب می گوید:
«یا امیرالمؤمنین، به من یک گوشه و زاویه ای بده که
بروم خدا را عبادت کنم!» امیرالمؤمنین هم به او
می فرماید: «به خراسان برو!» و حکومت خراسان را
به ربیع می دهند و او نیز به آنجا می رود و مشغول
عبادت می شود.^۲ این هم یک طور!

«حَبِّدَا نَوْمَ الْأَكْيَاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ!» یک وقت

^۱ نهج البلاغه (عبده)، ج ۴، ص ۱۷۱.

^۲ وقعة صفین، ص ۱۱۵، با قدری اختلاف.

متوجّه می شویم که تمام عمر و پنجاه سال عبادت ما، همه هوا و کشک بوده است. اگر ما یقین را از قدم اوّل در نظر بگیریم، در آخر کار دچار افسوس و حسرت نمی شویم. وقتی که انسان می خواهد جنگ بکند باید این جنگ توأم با یقین باشد؛ وقتی که انسان می خواهد انفاق کند نباید از روی احساسات باشد، باید از روی فکر و تأمل باشد؛ وقتی که انسان می خواهد عملی را انجام بدهد، مثلاً روزه بگیرد یا نماز بخواند یا حج برود، تمام اینها باید از روی فکر و یقین و تأمل باشد؛ حجّی که می خواهد انجام دهد مبادا از

روی احساس باشد، مبادا از روی خیال باشد، مبادا ظنّ به عبودیت، او را از رسیدن به مطلوب باز دارد. تمام اینها ریسمانها و شبکه‌های شیطان است که برای افراد مختلف، از این شبکه‌ها و ریسمانها استفاده می‌کند و خود انسان هم اطلاع پیدا نمی‌کند! انسان باید تأمل کند!

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِذَا أَرَادَ الْقِتَالَ،
قَالَ هَذِهِ الدَّعَوَاتُ:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمْتَ سَبِيلًا مِنْ سُبُلِكَ جَعَلْتَ فِيهِ
رِضَاكَ وَ نَدَبْتَ إِلَيْهِ أَوْلِيَاءَكَ، وَ جَعَلْتَهُ أَشْرَفَ
سُبُلِكَ عِنْدَكَ ثَوَابًا وَ أَكْرَمَهَا لَدَيْكَ مَأْبًا وَ أَحَبَّهَا
إِلَيْكَ مَسْلَكًا!»

«امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی برای نبرد با معاویه حرکت کرد، هنگامی که حضرت می‌خواست جنگ کند این دعاها را خواند:

”خدایا تو یک راهی از راه‌های خودت را به روی ما گشودی و باز کردی و نشان دادی، و رضای خودت را در حرکت در این راه قرار دادی و اولیاءت را به این راه فراخواندی، و این راه را بالاترین راه مثبت و اجر برای بندگان خودت قرار دادی!“

شهادت در راه خدا! مگر بالاتر از این ممکن است؟!

﴿إِنَّ اللَّهَ أَشَدُّ تَرِيًّا مِنْ آلِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ﴾
وَأُمَّوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمْ آلٌ جَنَّةٌ ﴿١﴾ «خدا در اینجا
معامله می‌کند و می‌گوید: شما جان‌هایتان [و
مال‌هایتان] را به من بدهید، من در مقابل بهشت
را به شما می‌دهم!»

عَلَّتْ سَعَادَتُ اٰبَدِيْ اَصْحَابِ سَيِّدِ الشَّهَدَا

عليه السلام

واقعاً انسان به حال اصحاب سیدالشهدا غبطه
می‌خورد که اینها چطور آمدند و گذشتند و در
یک شبانه‌روز تمام قضایا تمام شد؛ یعنی به یک
سعادت ابدی رسیدند که واقعاً عجیب است!
به هوش باشیم که یک وقت از آنهایی نباشیم که
عمری را در هوای غیر محبوب سپری کنیم!
حالا اینها یک طرف، قضیه آن نصرانی در
مجلس یزید، در طرف دیگر! واقعاً وقتی خدا به
کسی توفیق بدهد، در عرض یک ساعت، در
عرض چند دقیقه و

۱۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱.

حتی در عرض یک لحظه، یک گذشت می‌کند و به مطلوب می‌رسد و قضیه تمام می‌شود! یعنی بعد از یک گذشت و یک حرکت و یک ایثار، به مطلوب می‌رسد! سر آن نصرانی را زدند! اینک سرش را می‌زنند، با تصادف در خیابان چه تفاوتی می‌کند؟! اگر شما در خیابان حرکت کنید و ماشینی به شما بزند، آیا دیگر از بعد این جریان اطلاع پیدا می‌کنید؟! نه خیر، یک دفعه چشم باز می‌کنید و می‌بینید که در یک جای دیگری هستید؛ البته اینک که کجا می‌روید، آن دیگر با خداست! خب این هم همین است؛ وقتی با شمشیر گردنش را می‌زنند، چشم باز می‌کند و می‌بیند که در کجاست! [می‌گوید]: به‌به! کجا بودیم و کجا رفتیم! ولی تمام اینها برای همان یک لحظه تصمیم است؛ یک حرکت به حقیقت و واقعیت همان، و داخل شدن در زیر خیمه امام حسین همان؛ تنها یک حرکت و تنها یک لحظه!

دعای امیرالمؤمنین علیه السلام از خداوند

مبنی بر شهادت همراه با یقین

[امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه دعا عرضه

^۱ اللهوف، ص ۱۹۰.

می دارد]:

و أكرمها لديك مآبًا و أحبها إليك مسلکًا؛ «اینجا بالاترین جایگاهی است که تو برای بندگان خودت قرار دادی و بهترین راهی است که مورد رضای تو است.»

ثم اشتریت فیہ ﴿مِنْ آلٍ مُّؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ ۖ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمْ آلٌ ۖ جَنَّةٌ﴾؛ «و بعد، از مؤمنین جان‌های آنها و اموال آنها را خریدی و در مقابل، به آنها بهشت را عنایت کردی.»

﴿يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾^۱، «و عداً علیک حَقًّا؛» «اینها در راه خدا مجاهده کنند و با کفار و معاندین جنگ کنند؛ یا بکشند و یا کشته شوند.» ﴿این وعده حقی است که بر ذمه تو است.»

غیر از خدا چه کسی می‌تواند به وعده خودش عمل کند؟! اگر در تمام دنیا و در تمام عالم بگردیم، یک شخص صادق‌الوعد مثل خدا پیدا نمی‌کنیم که پای وعده‌ای که

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱.

می‌دهد بایستد؟! یکی نود درصد، یکی

هشتاد درصد، یکی هفتاد درصد، کم و زیادش

تفاوت دارد؛ اما آن که وعده می‌دهد و پای وعده‌اش

هم می‌ایستد فقط خدا است! «وَعَدًا عَلَیْكَ؛ بر عهده

تو است و خودت گفته‌ای!»

فاجعلنی مِمَّنْ اشترى فیهِ مِنْكَ نَفْسَهُ؛ «من را از

آن افرادی قرار بده که جان‌ش را در راه تو فروخته

است!»

ثُمَّ وَفَىٰ لَكَ بَبِيعِهِ الَّذِي بَايَعَكَ عَلَيْهِ، غَيْرَ نَاكِثٍ وَ

لَا نَاقِضٍ عَهْدًا وَ لَا مُبَدِّلًا تَبْدِيلًا؛ «من را از آن

افرادی قرار بده که آن بیعتی را که با تو بسته

است، تا آخر به آن وفا می‌کند و بر سر میثاق خود

می‌ماند و نقض بیعت نمی‌کند! و آن عهدی که

در عالم‌الست با تو بسته‌ام، بر سر آن عهد

بایستم! (و به من توفیق استقامت و ادامه حرکت

در راه خودت را عنایت کن!)»

بَلِ اسْتِجَابًا لِمَحَبَّتِكَ وَ تَقَرُّبًا بِهِ إِلَيْكَ؛ فاجعله

خَاتِمَةَ عَمَلِي، وَ صَيَّرَ فِيهِ فَنَاءَ عُمْرِي، وَ ارزُقْنِي

فِيهِ لَكَ وَ بِهِ مَشْهَدًا تَوْجِبُ لِي بِهِ مِنْكَ الرِّضَا وَ

تَحُطُّ بِهِ عَنِّي الْخَطَايَا!

«خدایا، این راهی را که برای من در پیش گرفتی،

[موجب] استیجاب [و سزاوار شدن برای]

محبت خودت قرار بده، تا من با این راه، محبت

و رضای تو را جلب کنم و به واسطهٔ این راه،
تقرّب به سوی تو پیدا کنم و بدین وسیله گناهانم
را فرو بریزی!»

حضرت می فرماید: «فاجعله خاتمة عملي؛

خاتمة عمل من را شهادت در راه خودت قرار بده!»

خُب همین طور هم شد. امیرالمؤمنین بارها از خدا

تقاضای شهادت می کرد! بارها در زمان رسول اکرم

وقتی با پیغمبر اکرم صحبت می کردند، عرض

می کرد: «یا رسول الله، دعا کن من شهید شوم!»^۱

بارها اتفاق افتاده بود. منها شهادت با یقین و

شهادت با رستگاری؛ نه شهادت ظاهری!

وقتی پیغمبر اکرم در روزهای آخر شعبان،

قبل از آمدن ماه رمضان خطبه

^۱ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۴۳؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۹، ص

می خواندند، در آن خطبه مفصل به

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

كَأَنِّي بَكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَقَدْ انْبَعَثَ أَشْقَى

الأوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ...؛ «من دارم نگاه می کنم که

تو در محراب نماز می خوانی و اشقی الأوَّلِينَ و

الآخِرِينَ تو را به شهادت می رساند.»

امیرالمؤمنین نسبت به شهادت مسئله و نظری

ندارد، می فرماید:

و ذلک فی سَلَامَةٍ مِّنْ دینی؟^۱ «آیا دینم سالم است

یا نه؟»

مسئله این است! اعتقادم در آن موقع سالم

است یا نه؟ آیا در آن موقع چیزی با دینم آمیخته

شده است یا نه؟

عمده همین است که انسان در وقت وفات - چه

با شهادت و چه با غیر شهادت - دینش از شرك سالم

باشد. بعضی ها پنجاه درصد دین دارند و پنجاه

درصدشان مخلوط است؛ بعضی ها شصت درصد دین

دارند و چهل درصد مخلوط است. امیرالمؤمنین

می گوید: من يك درصد مخلوط هم نمی خواهم، من

^۱ فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۳۵.

دین صددرصدی می‌خواهم! چه موقع دین، صددرصد می‌شود؟ موقعی که انسان به حقّ مطلق متحقّق بشود، آن موقع صددرصد است؛ وَالْأَيُّكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن و یك أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ گفتن برای انسان دین صددرصد نمی‌آورد! اهل تسنّن هم همین حرف‌ها را می‌زنند ولی دنبال چه کسانی هستند!

[امیرالمؤمنین علیه السّلام در ادامه دعا عرضه

می‌دارد]:

و تَجْعَلُنِي فِي الْأَحْيَاءِ الْمَرْزُوقِينَ بِأَيْدِي الْعُدَاةِ وَ الْعُصَاةِ، تَحْتَ لِوَاءِ الْحَقِّ وَ رَايَةِ الْهُدَى، مَاضِيًا عَلَى نُصْرَتِهِمْ قُدُمًا، غَيْرَ مَوْلٍ ذُبْرًا وَ لَا مُحَدِّثٍ شَكًّا!

«خدایا مرا در بین احيائي قرار بده که مرزوق هستند و شهادت را به دست گناهکاران برای آنها روزی کردی! تمام اینها باید در تحت پرچم حق و رایت هدی و هدایت باشد، و من بر طبق راه هدایت و راه گذشتگان از

حرکت کنندگان در مسیرِ حقّ و هدایت بروم، و به مسیر آنها پشت نکنم و شکی در وجود من پیدا نشود.»

ببینید امیرالمؤمنین علیه السّلام چه چیزهایی را بیان می‌کند! او که مولا علی است، در موقع حرکت به سمت دشمنان و رفتن جلوی آنها این مسائل را بیان می‌کند؛ ما که دیگر جای خود داریم! مسئله خیلی دقیق است!

اللَّهُمَّ وَاعُوذُ بِكَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنَ الْجُبْنِ عِنْدَ مَوَارِدِ الْأَهْوَالِ، وَ مِنَ الضَّعْفِ عِنْدَ مُسَاوَرَةِ الْأَبْطَالِ، وَ مِنَ الذَّنْبِ الْمُحِبِّطِ لِلْأَعْمَالِ!

«خدایا به تو پناه می‌برم از اینکه هنگام مصاف با دشمنان و وقتی که موارد و مواطن خوف و ترس برای انسان پیش می‌آید، مرا ترس و جبن فرا بگیرد و از حرکت باز دارد؛ و موقعی که با [پهلوانان از] دشمنان به ستیز برمی‌خیزم، من دچار ضعف و سستی شوم؛ و در آن موقع حسّاس و در تمام قدم‌ها و در آن لحظات، گناهی از من سر بزند و کاری انجام بدهم که اعمال من حبط بشود و اجر من از بین برود!»

فَأُحْجِمَ مِنْ شَكٍّ أَوْ أَمْضَى بِغَيْرِ يَقِينٍ، فَيَكُونُ سَعْيِي فِي تَبَابٍ وَ عَمَلِي غَيْرَ مَقْبُولٍ؛^۱» [که در

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۴۶.

این صورت [شک بر من عارض بشود و عملم بر طبق یقین نباشد!] و سعیم در هلاکت واقع شود و عملم مقبول نباشد!]

خیلی مهم است که عمل بر طبق یقین باشد! حضرت دارد حرکت می‌کند و به سمت دشمن می‌رود، در همان حال حرکت به سمت دشمن می‌گوید: کاری از من سر نزنند که آن عمل با آن حرکت ابتدایی من منافات داشته باشد! در تمام لحظات این حرکت، باید این عمل و قدم من، قدمی باشد که با آن جهت اولی من که می‌دانستم اول حرکتم یقین است، منافات نداشته باشد؛ یعنی آن حالت یقین باید با تمام این معرکه و رویارویی با ابطال و درگیری با حوادث و... همراه باشد.

وجه تمایز جهاد امیرالمؤمنین علیه السلام از

سایر جنگ‌ها

لذا جنگیدن امیرالمؤمنین علیه السلام با جنگ ما خیلی تفاوت می‌کند.

امیرالمؤمنین نمی‌خواهد در جنگ پیروز بشود، می‌خواهد یقین خود را حفظ کند؛ و همه نکته در اینجا است! امیرالمؤمنین علیه السلام که برای از بین بردن معاویه حرکت می‌کند و با تمام شور و با تمام توان، مردم را حرکت می‌دهد، در همان حالی که می‌فرماید:

سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ
الْمَعْكُوسِ وَ الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ^۱ «تمام توان
خودم را به کار می‌برم که این انسان منکوس و
واژگون را از اریکه خلافت سرنگون کنم!»

نظرش از بین بردن معاویه نیست؛ نظرش
عمل بر وفق یقین است، نظرش عمل بر وفق
تکلیف است!

حضرت حرکت می‌کند و در جبهه با معاویه
مصادف می‌شود؛ اما همین که آب را می‌بندند و
حضرت حمله می‌کند و آب را می‌گیرد، به اصحاب
می‌گوید: «به آنها آب بدهید!»^۲ اگر امیرالمؤمنین آب
را به روی آنها می‌بست، کار تمام بود! اگر علی
صرفاً می‌خواست که معاویه از بین برود، پس چرا

^۱ نهج البلاغة (عبده)، ج ۳، ص ۷۳.

^۲ وقعة صفین، ص ۱۶۱.

از این مسائل و از این مواظن و موارد استفاده نکرد؟! او می‌خواهد تکلیف را انجام بدهد! ما می‌جنگیم، مردانه می‌جنگیم، چه معاویه از بین برود و چه از بین نرود. امیرالمؤمنین علیه السلام این طوری و به این قسم امیرالمؤمنین شد!

اما همین امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که آب را باز می‌کند، می‌بیند که شروع به گریه می‌کند، و به اطرافیان خطاب می‌کند و می‌گوید: من این آب را برای معاویه باز کردم، اما یک روزی می‌رسد که فرزند همین معاویه، آب را به روی فرزند من می‌بندد!

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶:

«عن عبدالله بن قیس قال: كُنْتُ مَعَ مَنْ غَزَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَفِينٍ، وَ قَدْ أَخَذَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَعْوَرُ السُّلْمِيُّ الْمَاءَ وَ حَرَزَهُ عَنِ النَّاسِ، فَشَكَا الْمُسْلِمُونَ الْعَطَشَ، فَأَرْسَلَ فَوَارِسَ عَلِيٍّ كَشَفِهِ، فَانْحَرَفُوا خَائِبِينَ، فَضَاقَ صَدْرُهُ، فَقَالَ لَهُ وَ لَدُهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "أَمْضِي إِلَيْهِ يَا أَبَتَاهُ؟" فَقَالَ: "أَمْضِي يَا وَلَدِي!" فَامْضَى مَعَ فَوَارِسَ فَهَزَمَ أَبُو أَيُّوبَ عَنِ الْمَاءِ وَ بَنَى خَيْمَتَهُ وَ حَطَّ فَوَارِسَهُ وَ أَتَى إِلَى أَبِيهِ وَ أَخْبَرَهُ، فَبَكَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقِيلَ لَهُ: "مَا يُبْكِيكَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ هَذَا أَوَّلُ فَتْحٍ بِبَرَكَاتِهِ الْحُسَيْنِ؟" فَقَالَ: "ذَكَرْتُ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ عَطْشَانًا بِطَفٍّ كَرْبَلَاءَ حَتَّى يَنْفِرَ فَرَسُهُ وَ يُجْمَحَ وَ يَقُولُ: الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ لِأُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا!"»

ترجمه: «از عبدالله بن قیس روایت شده است که می‌گوید: با کسانی بودم که در صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیدند. ابویوب سلمی بر آب مسلط شد و آب را به روی مردم بست. مسلمین از تشنگی به آن حضرت شکایت کردند. حضرت سوارانی را برای باز کردن آب فرستاد، اما

فرق بین حقّ و باطل اینجا است؛ این علی شد
و او [معاویه] شد؛ این حسین شد و او یزید و
عبیدالله و عمر سعد شد!

تمام خواست امیرالمؤمنین علیه السّلام این
است که به تکلیف عمل کند. این مهم است و ما
باید این را داشته باشیم؛ و الاّ هر قضیه‌ای که
اتّفاق بیفتد، دیگر به خواست و مشیّت خدا
است.

شاخصه‌های مولا و مقتدای انسان

لذا اگر ما دقّت کنیم می‌بینیم که تمام افراد
براساس شایعات و اهواء حرکت می‌کنند؛ از
جاهل گرفته تا عالم، همه براساس شایعات
حرکت می‌کنند، و فکر و تأمل نمی‌کنند و در
عملشان تدبّر نمی‌کنند؛ همه مقلّدند، بتمام

آنها شکست خوردند و دست خالی بازگشتند. سینه حضرت تنگ شد.
فرزندش امام حسین علیه السّلام به آن حضرت عرض کرد: ”پدر جان، آیا
من برای بازکردن آب بروم؟“ حضرت فرمود: ”برو فرزندم!“ امام حسین
علیه السّلام با سوارانی به سمت شریعه عزیمت نمود و ابویّوب را شکست
داد و خیمه خود را همان‌جا برپا نمود و سوارانش را فرود آورد و به نزد
پدرش آمد و او را از آنچه اتفاق افتاده بود با خبر نمود. علی علیه السّلام
گریست؛ به آن حضرت عرض شد: ”یا امیرالمؤمنین سبب گریه‌ات چیست؟
این اولین پیروزی به برکت حسین علیه السّلام است!“ فرمود: ”به یاد آوردم
که او را در زمین طف کربلا تشنه و عطشان خواهند کشت تا اینکه اسبش
می‌گریزد و شیهه می‌کشد و می‌گوید: فریادرس! فریادرس از امتی که پسر
دختر پیغمبر خود را کشتند!“ (محقّق)

معنی‌الکلمه همه مقلد هستند و همه تقلید
می‌کنند! و ای کاش اگر ما تقلید هم می‌کردیم،
از یک مولای حرّ و آزاد تقلید می‌کردیم، نه
مولایی که خودش هم مقلد کسی دیگر است!
تقلید کن از

آن کسی که تو را آزاد کند و تو را از رقیت

دریآورد؛ نه تقلید از أهواء و آراء مردم:

مر مرا تقلیدشان بر باد داد *** که دو صد لعنت

بر آن تقلید باد^۱

تمام کارهایی که ما انجام می دهیم، براساس

شایعات و أهواء و حرف مردم و جوئی که برای

انسان ایجاد می کنند و مسائلی که از دید ما پنهان

است، می باشد؛ بر طبق جهالت های خودمان

تصمیم می گیریم و سپس معلوم می شود که

مطلب غیر از این بوده است! جان من، خُب از

اوّل چشمت را باز کن! **(إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ**

وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا).^۲

همه مردم مقلدند! خوشا به حال آن افرادی که

آن قِلاده تقلید را به گردن کسی انداخته اند که

آنها را آزاد می کند و از تقلید بیرون می آورد؛ آن

کسی که خودش هم آزاد و حرّ باشد و دیگر مقلد

نباشد و واقعیت برایش مسلّم باشد؛ که او فقط

مولا علی است!

کیست مولا، آن که آزادت کند *** بند رقیت ز

پایت بر کند

^۱ مثنوی معنوی، دفتر دوّم، ص ۲۰۴.

^۲ سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد *** نام خود و آن علی

مولا نهاد

گفت: هر کور را منم مولا و دوست *** ابن عم

من علی، مولای اوست

ای گروه مؤمنان شادی کنید *** همچو سرو و

سوسن آزادی کنید^۱

ما در بسیاری از موارد می‌بینیم که ناخواسته به سمتی حرکت می‌کنیم، درحالی‌که آن حرکتِ ما خواسته و زاییده فکر و عقیده ما نیست. مثلاً این مارشی که در هنگام جنگ برای حرکت به سوی مصاف با دشمن می‌نوازند، براساس حرکت نفس و سلب اختیار انسان و ایجاد روح تهوّر، بدون دخالت تعمق و تعقل، برای حرکت به سوی دشمن تدوین و ترتیب شده است. شخص با به وجود آمدن این مسائل و این

^۱ مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳.

قضایا و نواخته شدن این آلات دارد حرکت می‌کند، و چه بخواهد و چه نخواهد، حرکت او به سوی قوای دشمن سریع می‌شود و خواسته و ناخواسته در اجرای اهداف حرکت می‌کند؛ در حالتی که خودش از خودش اختیار ندارد. این فایده‌ای ندارد!

کیفیت شعارهای اسلامی

شعار در جنگ باید شعاری باشد که اهداف اسلامی را در ذهن انسان تجدید کند، نه اینکه سلب اختیار کند؛ این فایده‌ای ندارد. حرکت انسان در جبهه باید براساس یقین و براساس تعقل باشد، نه براساس سلب اختیار.

در جنگ احد، مشرکین برای از بین بردن مسلمین، از همین جهت احساسات و تبلیغات استفاده کردند؛ آن بت بزرگ هُبَل را با خودشان حمل کردند و در کوران نبرد، شعار می‌دادند و فریاد می‌زدند:

أَعْلُ هُبَلُ، أَعْلُ هُبَلُ؛ «هبل را بالا ببرید، هبل را بالا ببرید! هبل بالا است! هبل بزرگ مرتبه است! هبل بالا مرتبه است!»

از آن طرف وقتی مسلمین دیدند آنها این طور دارند شعار می‌دهند، آنها هم شروع کردند به شعار دادن:

اللَّهِ أَعْلَىٰ وَ أَجَلٌ؛^۱ «اللَّهِ أَعْلَىٰ وَ أَجَلٌ اسْت!»

لذا شعار عزاداری و مصیبت سیدالشهدا علیه السّلام نباید شعاری باشد که صرفاً احساسات را تحریک کند، بلکه باید شعاری باشد که مکتب امام حسین را نشان بدهد. امام حسین نیاز به گریه کننده ندارد؛ امام حسین نیاز به آدم دارد! یعنی دو نفر آدم پیدا بشوند! امام حسین علیه السّلام به اندازه کافی گریه کننده دارد؛ در روایت داریم:

تمام خلائق از ملائکه و عرش و فرش، حتّی الحیتان فی البحار، «حتّی ماهی های در دریاها» برای امام حسین گریه کردند.^۲

امام حسین نیاز به گریه ما ندارد؛ امام حسین آمده است و خودش را از بین

^۱ تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۱۱۷.

^۲ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۱۵؛ کامل الزیارات، ص ۸۰.

برده و فدا کرده است برای اینکه این حرف
در سر من و شما برود: «حرکتی که می‌خواهی
بکنی نباید براساس احساسات باشد، بلکه باید
به کارهایت یقین داشته باشی!» برای این آمد و
این فداکاری را انجام داد!

متأسفانه امروزه تبلیغات به‌نحوی است که
عقل و شعور ما مسلمان‌ها را از ما گرفته است.
تبلیغات وسیله‌ای است که امام حسین را یزید و
یزید را به‌جای امام حسین می‌نشانند! مگر همین
تبلیغات شام و تبلیغات بنی‌امیه این کار را نکرد؟!
امام حسین را یزید کرد!

روزی هارون‌الرّشید در مجلسی نشسته بود
که هشام بن حکم صحبت می‌کرد و صحبت
هشام را گوش می‌داد. وقتی که بیرون آمد، رو به
جعفر بن یحیای برمکی کرد و گفت: «زبان این
مرد قدرت صد هزار مرد شمشیر زن را دارد!»

«تبلیغات» بزرگ‌ترین وسیله استعمار برای

از بین بردن تعقل در مسلمین

امروزه مسئله تبلیغات، یکی از مهم‌ترین
مسائلی است که دنیای استکبار و استعمار برای
از بین بردن مسلمین و پیاده کردن اهداف خود

^۱ کمال الدّین و تمام النّعمة، ج ۲، ص ۳۶۷.

استفاده می کند. یکی از فرماندهان تبلیغاتی آلمان
در خاطراتش می نویسد:

من به هیتلر گوشزد کردم که تبلیغات می تواند با
ده لشکر زرهی متفّقین روبه رو شود و آنها را از
بین ببرد!^۱

لذا مهم ترین وسیله برای اجرای نقشه های
آلمان در آن زمان، مسئله تبلیغات بود و کار خود
را با تبلیغات پیش می بردند؛ دروغ می گفتند و
دروغ را به مردم تحمیل می کردند، و رادیوهای
آلمان برای سربازان اخبار دروغ پخش می کرد و
آنها را به دروغ به میدان نبرد می فرستاد؛ همه
دروغ بود! وقتی مطّلع شدند که دیگر کار از کار
گذشته بود و دیدند چه کلاهی سرشان رفته
است! کی آلمان جایی را فتح کرده بود؟! دائماً
در حال عقب نشینی بود! وقتی از جریان مطّلع
شدند که آمریکا و شوروی آمدند

^۱ نبرد برلین.

و برلین را بین خودشان تقسیم کردند؛
آن موقع فهمیدند که تمام آنچه را گوبلز،^۱ فرمانده
تبلیغاتی آلمان می‌گفت، همه آنها کشک و دروغ
بوده است!

امروزه تبلیغات، مهم‌ترین عامل استعمار
برای از بین بردن فکر و تعقل ملل عقب‌افتاده و
مسلمین است. امروزه با همین تبلیغات است که
کودتای قطع نسل و شیعه‌کشی را در ایران به راه
انداخته‌اند؛ با همین تبلیغات است که نسل شیعه
را در حال انقراض و اضمحلال قرار داده‌اند،
آن‌هم در تنها کشور شیعه جهان، کشور ایران. و
موفق هم شده‌اند، و با همین شیوه و تبلیغات و
آمار دروغ، اذهان من و شما را ربوده‌اند و از
وسائل ارتباط جمعی ما، علیه ما به‌أحسن وجه
استفاده کرده‌اند. این نسل‌کشی شیعه که امروز
در ایران در حال وقوع است، کودتای بدون
خونریزی آمریکا و انگلیس است که متأسفانه به
پیروزی رسیده است!

می‌گویند: «جمعیت دنیا در حال انقراض
است!» به جهنم که در حال اضمحلال است! اگر

^۱ پاول جوزف گوبلز (Paul Joseph Goebbels): سیاست‌مدار نازیونال
سوسیالیست آلمانی (۱۹۳۳ - ۱۹۴۵ م) وزیر تبلیغات آلمان نازی بود. او از
نزدیک‌ترین دوستان و همکاران هیتلر بود و شهرت او تا حد زیادی ناشی
از خطابه‌های پورشور و تبخّرش در سخن‌وری بود. (محقق)

شما دلتان برای جمعیت دنیا سوخته است،
خودتان جمعیتتان را کم کنید! چرا باید آمریکا
دویست و پنجاه میلیون جمعیت داشته باشد؟!
خب جمعیتش ده میلیون بشود! چرا قضیه بر سر
ما خراب شود؟! چرا نسل شیعیان امام علی
علیه السلام از بین برود؟! نسل آن عرق خورها
از بین برود؛ به درک که از بین برود! نسل آن
نصرانی‌ها و یهودی‌ها و ضدّ خدا و ضدّ بشر و
ضدّ خلق‌ها از بین برود! بهتر است از بین برود؛
عیبی ندارد، ما هم خیلی خوش‌بخت می‌شویم!
جمعیت دنیا به صد میلیون برسد، نود میلیون
ایران، ده میلیون همه دنیا؛ چه اشکالی دارد؟! چه
بهتر! کسی حرفی ندارد! شما برای جمعیت دنیا
دل می‌سوزانید یا برای شیعیان علی؟! شما از
اینکه ما دچار فقر هستیم نگرانید، درحالی‌که هر
سال صدها میلیون تن گندم خود را

برای بالا نگهداشتن ارز، به دریا می‌ریزید؟! شما نگران فقر جهان عقب‌افتاده هستید، درحالتی که غذای زائد یک ماه آمریکا برای تغذیهٔ یک سال آفریقا کفایت می‌کند!

نقش علمای سوء در پیشبرد اهداف استعمار

از خدا بی‌خبران با تبلیغات مسموم خود، پیر و جوان ما، و جاهل و عالم ما را سفیهانه در خدمت اهداف خود گرفتند! و در این راستا قصابان و جلادان و پزشکان بی‌دین و بی‌ایمان و از خدا بی‌خبر هم با غداً‌اره و شمشیر به پاره کردن شکم مردم پرداختند و لباس سفید و محترم پزشکی - به خیال خودشان - را با این جنایات وحشت‌آفرین آلوده کردند!! اینها همان‌هایی هستند که وقتی که در دانشگاه می‌روند، می‌گویند: «ما برای سه چیز به دانشگاه می‌رویم؛ اوّل مسئلهٔ سربازی‌مان حل بشود، دوّم زن بگیریم، سوّم پول به دست بیاوریم!» این لباس خیلی شریف است؛ لباسی که فقط برای پرکردن جیب و فقط برای رسیدن به شکم و... مورد استفاده واقع می‌شود! اینهایی که می‌گویم، شوخی نمی‌کنم! از خدا بی‌خبرانی که در ازای از بین بردن شرف و ناموس زنان، نمره و درجه در اختیار آنها قرار می‌دهند، آلت دست آمریکا و

صهیونیسم هستند برای از بین بردن و نسل کشی شیعه و مملکت ایران! اینها تمام توان خود را در اختیار سازمان سیا قرار داده‌اند و تمام اینها در اختیار آنها هستند، و فقط و فقط به تنها چیزی که فکر می‌کنند پول و پول و پول است! همه دروغ است! مریض را با تبلیغات دروغ به اطاق عمل می‌کشاند و هر مصیبتی که بخواهند بر سرش درمی‌آورند! مسئله‌ای که برای خود ما هم اتفاق افتاد! ارزش منبر بیشتر از این است که من بخواهم از این بی‌وطنان از خدا بی‌خبر نام ببرم که چطور با کلمات کذب خود موجب از بین رفتن سلامتی افراد شدند، و بعداً در صحبت‌هایشان مشخص شد که قضیه همین است! اینها در ازای گرفتن پول و ارتقاء، دارند مردم را مقطوع النسل می‌کنند! اینها

همین افرادی هستند که لباس شریف پزشکی بر تن کرده‌اند!

اینها از یک طرف؛ و اما از طرف دیگر و خطرناک‌تر، علمای بی‌دین و سفیه و گول خورده

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون قطع نسل شیعیان با ادعاهای واهی و دروغین رجوع شود به رساله نکاحیه، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالی علیه.

و ساده و چه بسا معاند، که برای اهداف دنیوی خود، در خدمت آنها قرار گرفته‌اند! این بماند!

تحلیل و بررسی اثر تبلیغات سوء در

بیعت شکنی کوفیان

تبلیغات این طوری است! اینها تبلیغات است! تبلیغات می‌آید و هستی و عقل و شعور را از انسان می‌گیرد! در آن وقتی که انسان متوجه بشود که عجب، مسئله از چه قرار است؛ چه کسی باید جواب بدهد؟!

چه کسانی برای امام حسین علیه السلام نامه داده بودند؟ چهار هزار نامه از همین مردم به امام حسین رسید! سیدالشهدا در روز عاشورا به یکی از اصحاب خود می‌فرماید: «آن کیسه‌ای را که نامه‌ها در آن است بیاور!» بعد حضرت شروع می‌کنند یکی یکی به اسم صدا کردن:

ای شبت بن ربیع، مگر تو برای من نامه نداده‌ای؟! ای حجار بن ابجر، مگر تو برای من نامه نداده‌ای؟!!

حالا حجار بن ابجر که بود؟ همان که نامه فدایت شوم نوشته بود؛ و همین آقا با چهار هزار نفر مسئول بود که آب را به روی امام حسین

^۱الإرشاد، ج ۲، ص ۹۸.

ببندد! چطور می‌شود؟! تبلیغات آمد و اینها را برگرداند! نه آن نامه‌ای که به امام حسین دادند از روی یقین بوده است، و نه به مصاف امام حسین آمدنشان از روی یقین بوده است؛ همه از روی شک بوده است!

مسلم بن عقیل با نامه سیدالشهدا وارد کوفه می‌شود؛ حضرت راجع به مسلم بن عقیل چه می‌فرماید:

و قد بعثتُ إلیکم أخی و ابنَ عمّی و ثقتی من أهلِ بیتی؛^۱ «من به‌سوی شما برادرم و پسر عمویم و ثقة از اهل بیت خودم را فرستادم!»

یعنی: انگار خودم آمدم! وقتی امام حسین به کسی بگوید: «برادر من» دیگر کارش تمام است. می‌فرماید: «برادر خودم و پسر عموی خودم و ثقة از اهل بیت خودم را به‌سوی شما فرستادم!» سی هزار نفر با مسلم بیعت کردند! بیعت یعنی: ما حاضریم و میثاق می‌بندیم و متعهد هستیم که هرچه تو گفتی عمل کنیم. چطور شد که وقتی امیرالمؤمنین سراغ انصار و مهاجرین می‌رود و می‌گوید: «چرا از من دفاع نمی‌کنید؟» آنها

^۱ وقعة الطف، ص ۹۶.

می گویند: «یا علی، ما با ابوبکر بیعت بستیم و کار از کار گذشته و شرافت عربی اجازه نمی دهد نقض عهد کنیم!»^۱ اما در اینجا بیعت را شکستید؟! آن شرافت عربی چطور اینجا اجازه داد؟! اُف بر این مردم!

سی هزار نفر دور و بر مسلم بن عقیل را گرفتند؛ وقتی او دید که این همه جمعیت آمدند، به سیدالشهدا نامه نوشت: «بیا و بین مردم چه می کنند و سر از پا نمی شناسند و...!»^۲ حضرت هم از آنجا به مفاد تکلیف شرعی آمدند.

با تبلیغات چه به سر مسلم درآوردند! خیلی عجیب است! مسلم شب نماز بخواند و وقتی که برگردد ببیند یک نفر پشت سر او نیست!^۳ خیلی عجیب است! سی هزار نفر کجا رفتند؟! همه دنبال کارشان رفتند. تبلیغات این کار را می کند. با دوتا خبر دروغ که: «سپاه شام آمده است و در چند فرسخی خیمه زده و منتظر است!»^۴ هرچه بود تمام شد!

وقتی عبیدالله بن زیاد به کوفه آمد،

^۱ السقیفة و فدک، ص ۶۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳.

^۲ وقعة الطف، ص ۱۱۲، با قدری اختلاف.

^۳ الإرشاد، ج ۲، ص ۵۴.

^۴ وقعة الطف، ص ۱۲۵.

در حالی که عبا را از ترس به سر کشیده بود، وارد
دارالاماره شد؛ اما به یک هفته نکشید و دو یا سه
روز بعد، مسلم بن عقیل

را گرفتند! واقعاً اینها چه مردمی بودند که با
آن شور و احساس، یک مرتبه یک نفر پشت سر
نماند! باید به خدا پناه ببریم!

عملکرد حضرت مسلم به عنوان نماینده

حضرت اباعبدالله علیه السلام

حالا مسلم چه کار می کند؟ برادر امام حسین
علیه السلام فرق می کند دیگر! نکته ها اینجا
است! ما باید نکته ها را در نظر داشته باشیم!

وقتی که به منزل هانی بن عروه می آید، هانی
مریض بود و قرار بود که ابن زیاد به عیادت هانی
بیاید و مسلم هم در یک مخفیگاه قرار بگیرد و
در همان موقع، ابن زیاد را از بین ببرد. اگر مسلم
بن عقیل فقط یک اشاره می کرد، سر عبیدالله و
غلامش مهران را پرانده بود؛ مسلم قهرمان و بطل
بزرگی بود! محمد بن اشعث که پانصد سوار
برای دستگیری مسلم بن عقیل آورده بود، همه
آن پانصد نفر را از پا درآورد! محمد بن اشعث
برای ابن زیاد پیام فرستاد: «این تعداد کم است!»
گفت: «من تو را به جنگ یک نفر فرستاده ام،
می گویی کم است؟!» گفت: «تو خیال کردی من
را به جنگ یک بقال فرستاده ای؟!» آن وقت

^۱ تسلیة المُجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۹۴.

مسلم در مخفیگاه منزل هانی است و ابن زیاد می آید و می رود؛ وقتی هانی از او می پرسد: «چرا نیامدی؟!» می گوید: «شرافت من اجازه نداد که در منزل تو خون ریخته شود؛ این مهمان تو بود!»^۱ این می شود مسلم بن عقیل؛ نماینده امام حسین علیه السلام که باید مثل خود امام حسین باشد و دنباله رو خود امام حسین باشد!

شجاعت مسلم به چه درد ما می خورد؟! حالا مسلم پانصد نفر را از بین برد، خُب شجاعت ظاهری بود دیگر؛ اما این عمل مسلم برای ما ارزش دارد که با اینکه قطعاً مسلم می دانست که او را از بین می برند - همه قرائن نشان می داد، چون او یک فرد تک و تنها در میان کوفه بود و همه علیه او بودند - و موقع مقتضی هم پیش آمده است تا دشمن و حریف را از بین ببرد، ولی می گوید: «من مهمان را از بین نمی برم!» قضیه این است! این را می گویند: عمل بر طبق یقین! از بین می رویم که برویم،

^۱ موسوعة الإمام الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۵۶۰ - ۵۸۰.

عملمان باید مثل عمل مولایمان باشد! حسین
چه کار می کند؟ من هم باید مثل او انجام بدهم!
او امام حسین را می شناسد!

کیفیت شهادت حضرت مسلم بن عقیل

بالآخره مسلم بن عقیل را با مکر و حيله
می گیرند، جراحات و زخم های تیر و نیزه و
شمشیر بر بدنش وارد شده است و آن حضرت
از حال رفته است، دستش را بسته اند و در
دارالإماره آورده اند؛ عبیدالله بن عباس در کنار
مسلم ایستاده است، سر مسلم به دیوار است و
شروع به گریه می کند. عبیدالله رو به او می کند
و می گوید:

إِنَّ الَّذِي طَلَبَ مِثْلَ الَّذِي تَطَلَّبُ، إِذَا نَزَلَ بِهِ مَا نَزَلَ
بِكَ لَا يَبْكِي؛ «می خواستی از اوّل نیایی، هر کسی
مثل تو باشد دیگر گریه هم نباید بکند! (یعنی
خودت انتخاب کردی!)»

مسلم می گوید:

وَاللَّهِ لَا أَبْكِي لِنَفْسِي؛ أَبْكِي لِأَهْلِ الْمُقْبِلِينَ، أَبْكِي
لِلْحُسَيْنِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ؛^۱ «من برای خودم گریه
نمی کنم؛ گریه من برای آن غریبی است که او را

^۱ تسلیة المُجالس (مقتل الحسین علیه السّلام)، ج ۲، ص ۱۹۶، با قدری
اختلاف.

با نامه دعوت کردید، دست زن و بچه‌اش را گرفته است و به سمت شما در حال حرکت است!»

ظرف آبی به دستش می‌دهند؛ سه بار آب را به دهان می‌برد اما ظرف پر از خون می‌شود. آن را به زمین می‌ریزد و می‌گوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ، لَوْ كَانَ هَذَا مِنَ الرَّزْقِ الْمَقْسُومِ لِي لَشَرِبْتُهُ^۱ «خدا را شکر، اگر این آب روزی قسمت شده من بود، آن را نوشیده بودم و من سیراب می‌شدم!»

شاید در این مسئله اسراری باشد؛ خدا خیلی مسلم بن عقیل را دوست دارد و نمی‌خواهد برادر سیدالشهدا در واپسین لحظات عمر، از آنچه که آن حضرت از آن محروم بود، سیراب بشود.

می‌خواهند سر از بدنش جدا کنند، عمر بن سعد جلو می‌آید و می‌گوید: «ای

^۱الإرشاد، ج ۲، ص ۶۱.

مسلم، اگر وصیّتی داری بگو تا من انجام بدهم!» مسلم وصیّت می کند و به عمر بن سعد می گوید:

اُكْتُبُوا لِلْحُسَيْنِ...؛ «وصیّت من این است که به حسین بنویسید که به سمت شما حرکت نکند. حسین براساس پیغام و وعده شما دارد می آید، ترس من این است که آنچه به من رسیده است، به او هم اصابت کند!»^۱

سیدالشهدا این عمل را بی پاداش نمی گذارد؛ در روز عاشورا وقتی که از توان می ماند، و تمام اصحاب و اهل بیت او شهید شده اند و خود را یگه و تنها در این بیابان احساس می کند، یک به یک اصحاب و یاران خود را می خواند و اولین کسی را که صدا می زند مسلم به عقیل

^۱ همان:

«فَقَالَ لَهُ: "إِنَّ عَلِيَّ دَيْنًا بِالْكُوفَةِ اسْتَدَنْتَهُ مُنْذُ قَدِمْتُ الْكُوفَةَ سَبْعَ مِائَةِ دِرْهَمٍ فَاقْضِهَا عَنِّي؛ فَإِذَا قُتِلْتُ فَاسْتَوْهَبِ جُثَّتِي مِنْ ابْنِ زِيَادٍ فَوَارِهَا؛ وَ ابْعَثْ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يَرُدُّهُ فَإِنِّي قَدْ كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَعْلِمُهُ أَنَّ النَّاسَ مَعَهُ وَ لَا أَرَاهُ إِلَّا مُقْبِلًا!"»

ترجمه: «مسلم بن عقیل به عمر سعد گفت: "دینی بر گردن من است، و من از وقتی که وارد کوفه شده ام هفتصد درهم قرض گرفته ام، آن را از جانب من پرداخت کن؛ هم چنین وقتی که کشته شدم از ابن زیاد بخواه که جسد مرا به تو بدهد و سپس آن را دفن کن؛ و کسی را نیز به نزد حسین علیه السلام بفرست که وی را برگرداند، چراکه من برایش نامه نوشتم و به او اطلاع دادم که مردم با وی هستند، و جز این فکر نمی کنم که او به سمت کوفه در حرکت است!"» (محقق)

است، صدا می زند:

یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروة...^۱

^۱ موعوسة كلمات الإمام الحسين عليه السلام، ص ۴۸۴؛ موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۴، ص ۲۷۶.